

سندیکا بی بدیل نیست

- آن چه جنبش کارگری را به قد و قواره سندیکالیسم و مبارزه صرفا صنفی در آورده است، تلاش دولت ها و احزاب سرمایه داری (اعم از آشکار و پنهان) برای حاکم کردن سندیکالیسم و به طور کلی رفرمیسم بر آن است. بنابراین، جنبش کارگری يك چیز است و «جنبش سندیکایی» چیز کاملا دیگری
- فرق است بین متوقف ماندن در سطح رفرم و عزیمت از آن برای ارتقای به سطح بالاتر. دومی شکل طبیعی و بهنجار مبارزه طبقه کارگر است، حال آنکه اولی بلایی است که سندیکالیسم و به طور کلی رفرمیسم بر سر مبارزه کارگران آورده است
- اگر سازمان جهانی کار خانه کارگر را به عنوان نماینده کارگران به رسمیت بشناسد و مستقیما با آنها وارد مذاکره شود، هیچ مخالفتی با شکل گیری تشکل های مورد نظر سازمان جهانی کار نخواهند داشت

محسن حکیمی

شرق:

یکشنبه ۲۵ آبان ۱۳۸۲ - ۱۶ نوامبر ۲۰۰۳

در روزنامه شرق، شماره 63، به تاریخ 19 آبان 1382، مقاله ای چاپ شد با عنوان «سندیکا سازمان بی بدیل کارگران» نوشته آقای حسین اکبری _ یادداشت حاضر، نقد رویکرد نویسنده این مقاله به مسئله تشکل کارگری است.

از عنوان مقاله شروع می کنم: سندیکا سازمان بی بدیل کارگران. آیا واقعا سندیکا سازمان «بی بدیل» کارگران است؟ آیا نفس پیدایش کمیته های اعتصاب در پیش از انقلاب و تبدیل آنها به «شورا های کارگری» نشان نمی دهد که طبقه کارگر ایران در مقابل تشکل های فرمایشی و وابسته به دولت جز سندیکا های غیروابسته به دولت بدیل دیگری نیز داشته است؟ یک پاسخ احتمالی به این پرسش می تواند آن باشد که شورا تشکل دائمی کارگران نیست و فقط در دوران انقلاب به وجود می آید و نه در هر شرایطی.

در مقابل این پاسخ باید گفت آن نوع سازمان کارگری که فقط در اوضاع انقلابی به وجود می آید شورای انقلابی کارگران برای کسب قدرت است و نه آنچه در مقطع انقلاب ایران نام «شورا» به خود گرفت. بی شک، شوراها کارگری اوایل انقلاب ایران خصلت ضدسرمایه داری داشتند. بارزترین نمونه این خصلت، کنترل کارگران بر تولید و توزیع بود. اما هدف آنها به هیچ وجه کسب قدرت سیاسی نبود. بنابراین، نفس پیدایش این نوع تشکل در ایران نشان می دهد که تشکل کارگری می تواند ضدسرمایه داری باشد اما هدف آن نه مقطعی و برای کسب قدرت سیاسی بلکه مبارزه دائمی با سرمایه داری باشد، یا دست کم هدف اولیه آن کسب قدرت سیاسی نباشد.

در سطح جهانی نیز شکل گیری سازمان های کارگری سرمایه ستیز در اوضاع غیرانقلابی نشان می دهد که طبقه کارگر در اوضاع غیرانقلابی نیز می تواند تشکل ضدسرمایه داری داشته باشد. یک نمونه تاریخی چنین تشکلی «سازمان شوالیه های کارگری» (Kinghts of Labor) در آمریکا نیمه دوم قرن نوزدهم بود که صرف نظر از ضعف های اساسی آن که منجر به شکست اش شد، هدفش القای نظام مزدی بود. این همان سازمانی بود که مبارزات تاریخی طبقه کارگر آمریکا در ماه مه 1886 برای هشت ساعت کار در روز را رهبری کرد. در مورد تشکل های کنونی کارگران نیز می توان برخی از آنها (مثلا اتحادیه کارگران کره جنوبی) را جزو این نوع تشکل ها به شمار آورد.

اینها نشان می دهد که جنبش کارگری، حتی هنگامی که به ماهیت سرمایه داری آگاهی نیافته است، به طور طبیعی و خودانگیخته ضدسرمایه داری است. آن چه این جنبش را به قد و قواره سندیکالیسم و مبارزه صرفا صنفی در آورده است، تلاش دولت ها و احزاب سرمایه داری (اعم از آشکار و پنهان) برای حاکم کردن سندیکالیسم و به طور کلی رفرمیسم بر آن

است. بنابراین، جنبش کارگری يك چیز است و «جنبش سندیکایی» چیز کاملاً دیگری، چیزی یکسره مغایر و متضاد با ماهیت جنبش کارگری. ترکیب جدید الولاده «جنبش کارگری – سندیکایی» که آقای اکبری به کار برده است، ترکیبی است که سهواً یا عمداً به سازش دو گرایش اساساً مغایر و متضاد خدمت می کند.

جنبش اجتماعی طبقه کارگر ذاتاً ضد سرمایه داری است، زیرا منبعث از تضاد اساسی کار و سرمایه است، حال آنکه سندیکالیسم گرایشی است که مبارزه ضد سرمایه داری طبقه کارگر را به احزاب سیاسی وامی گذارد و وظیفه تشکل های کارگری غیرحزبی را مبارزه صرفاً رفرمیستی در چارچوب سرمایه داری می داند. بدیهی است که حتی تشکل های کارگری ضد سرمایه داری نیز از مبارزه برای افزایش دستمزد و کاهش زمان کار و نظایر آنها یعنی از مبارزه برای رفرم عزیمت می کنند، رفرمی که در صورت متحقق شدن بی تردید توان مادی و معنوی کارگران را برای مبارزه با سرمایه داری افزایش می دهد. اما فرق است بین متوقف ماندن در سطح رفرم و عزیمت از آن برای ارتقای به سطح بالاتر. دومی شکل طبیعی و بهنجار مبارزه طبقه کارگر است، حال آنکه اولی بلایی است که سندیکالیسم و به طور کلی رفرمیسم بر سر مبارزه کارگران آورده است. همان بلایی که قبلاً توسط احزاب سرمایه داری (عمدتاً سوسیال دموکرات ها) بر سر جنبش کارگری اروپا آمده است، اکنون قرار است به دست سازمان جهانی کار و از طریق وزارت کار بر سر طبقه کارگر ایران بیاید.

سندیکالیست ها نیز آتش بیار این معرکه شده اند و همان گونه که آقای اکبری از قول معاون وزیر کار نقل کرده است، «در زمینه تشکل سندیکایی و الحاق به مقاله نامه های 87 و 97 سازمان جهانی کار»، «همایش های مختلف کارگری» برگزار می کنند و «طومار ها و درخواست های کتبی به وزارت کار» ارائه می دهند. داستان از این قرار است که چندی است سازمان جهانی کار (ILO) مذاکراتی برای پیوستن جمهوری اسلامی به برخی از مقاله نامه های این سازمان از جمله مقاله نامه مربوط به حق تشکل کارگران را با وزارت کار آغاز کرده است. در ایران، جناحی از حکومت (از جمله وزارت کار و انجمن های صنفی وابسته به جریان دوم خرداد) با این خواست سازمان جهانی کار موافق است، اما جناح اصلی و قدرتمند حکومت با آن مخالف است، آن هم نه به این دلیل که با سرمایه داری جهانی و سازمان جهانی کار به عنوان یکی از تشکل های نماینده این سرمایه داری مخالف است، بلکه از آن رو که در پس این خواست تضعیف قدرت خود را می بیند.

مخالفت خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار با همکاری وزارت کار و سازمان جهانی کار در زمینه مقاله نامه های فوق را در این رابطه می توان توضیح داد. وگرنه، چنان که در عمل نشان داده اند، اگر سازمان جهانی کار آنان را به عنوان نماینده کارگران به رسمیت بشناسد و مستقیماً با آنها وارد مذاکره شود، هیچ مخالفتی با شکل گیری تشکل های مورد نظر سازمان جهانی کار نخواهند داشت. کافی است که فقط خود را منحل اعلام کنند و این بار تحت نام سندیکا و اتحادیه مورد نظر سازمان جهانی کار اعلام موجودیت کنند.

حتی اگر سازمان جهانی کار تشکل های دولتی را هم به رسمیت نشناسد و فقط با انجمن های صنفی و وزارت کار (جریان دوم خرداد) یعنی با «نمایندگان دولتی» مذاکره کند که آقای اکبری از «عزم و اراده و تلاش آنان برای پاسخگویی به مطالعات روز افزون کارگران پیرامون حق آزادی تشکل» سخن می گوید، باز هم محصول عملی این مذاکرات چیزی چندان متفاوت با حالت فوق نخواهد بود. به این دلیل روشن و تجربه شده که به احتمال قوی این جریان سیاسی در این مورد نیز مثل موارد دیگر در مقابل جناح اصلی حکومت تمکین خواهد کرد و سر فرود خواهد آورد. اگر جریان دوم خرداد در موارد دیگر توانسته است جناح مقابل خود را به عقب نشینی وادارد، در این مورد نیز خواهد توانست. پنج اتحادیه از بزرگ ترین اتحادیه های انگلستان اعلام کردند که در صورت شرکت انگلستان در جنگ کارخانه ها و مراکز تولیدی را به اعتصاب خواهند کشید. انگلستان در کنار آمریکا در جنگ شرکت کرد

و هیچ اتفاقی هم در کارخانه ها و مراکز تولیدی انگلستان نیفتاد. فرض کنیم این اتحادیه ها کارگران انگلستان را هم به اعتصاب می کشیدند. آیا این گونه اعتراض و مخالفت با جنگ از موضع منافع طبقه کارگر می بود، یا از موضع دفاع از کشور انگلستان؟ دقت کنید که موضع این اتحادیه ها نه مخالفت با نفس جنگ و مصائب خانمان سوز آن برای بشریت، بلکه صرفاً مخالفت با شرکت انگلستان در جنگ بود، موضعی یکسره ناسیونالیستی.

آن روی سکه این موضع ناسیونالیستی را اتحادیه های کارگری آلمان و فرانسه (کشورهای «مخالف» با جنگ) اتخاذ کردند. آنها نیز با نفس جنگ مخالفت نکردند بلکه از عدم شرکت دولت های متبوع خود در جنگ _ که دقیقاً از موضع اختلاف های درون سرمایه جهانی بود _ حمایت کردند. برای این اتحادیه ها نیز مهم نبود که بر سر میلیون ها نفر از کارگران کشورهای دیگر به ویژه کارگران عراقی چه خواهد آمد. مهم این بود که آلمان و فرانسه آسیب نبینند. آقای اکبری می نویسد: «دانش سندیکایی در اولین گام های ایجاد اتحادیه مستقل کارگری به نکاتی اشاره دارد که جوهره اصلی آن برابری حقوقی همه کارگران، جدای از داشتن اندیشه های متفاوت آنها است. سندیکا، جایگاه و پایگاه همه کارگران اعم از زنان و مردان است، از هر دین، نژاد، رنگ، ملیت و زبان که باشند.» باید از ایشان پرسید آیا اتحادیه هایی از این دست که همان اتحادیه های مورد نظر سازمان جهانی کار و وزارت کار در بهترین حالت است _ می توانند جایگاه و پایگاه برابری حقوقی همه کارگران جدا از اندیشه، دین، نژاد، رنگ، زبان و ملیت متفاوت آنان باشند؟

کارگران کشورهای چینی ایران حتی از همین حقوق هم محروم اند، بله این درست است و بحثی در آن نیست. بی گمان، نمی توان تفاوت بین محرومیت کارگران ایران از حق ایجاد تشکل مورد نظر خود (که در تبصره 4 ماده 131 قانون کار شکل قانونی به خود گرفته است) و برخورداری کارگران اروپا و آمریکا از حق ایجاد هر گونه تشکل را انکار کرد. تا آنجا که به این نکته باز می گردد سندیکا (حتی اگر «زرد» باشد) بر شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر ترجیح دارد. چرا که سندیکا دست کم کارگران را به سیاهی لشکر سیاسی و زائده دولت تبدیل نمی کند. سهل است، برای افزایش دستمزد و کاهش ساعت کار و دیگر خواست های صنفی هم مبارزه می کند. اما آیا این بدان معنی است که کارگران از دست شوراهای اسلامی کار به اتحادیه های سرمایه فرموده سازمان جهانی کار پناه ببرند؟ آیا پذیرش تشکل های مورد نظر سازمان جهانی کار (در بهترین حالت آنها) ارزش آن را دارد که کارگران ایران به خاطر آنها با دست خود و داوطلبانه پایه های رفرمیسم سرمایه دارانه را تا اعماق جنبش کارگری فرو ببرند و تحکیم ببخشند؟ و اصولاً چرا کارگران نباید برای ایجاد تشکلی تلاش کنند، که ضمن برخوردار کردن آنان از حقوق رایج کارگران کشورهای پیشرفته سرمایه داری آنان را علیه سرمایه داری سازمان دهد؟ چرا باید کارگران را محکوم به انتخاب از میان «بد» و «بدتر» کنیم؟ آیا به راستی آنان نمی توانند در مقابل «بد» گزینه «خوب» را انتخاب کنند؟

تنها استدلال معتبر در رد منطق انتخاب بین «خوب» و «بد»، استدلالی است که بتواند نشان دهد که زمینه مادی و عینی برای ایجاد تشکل کارگری ضدسرمایه داری وجود ندارد و به همین دلیل کارگران مجبورند در مقابل «بدتر» گزینه «بد» را انتخاب کنند. اگر کسی معتقد است که در اوضاع کنونی کارگران نمی توانند هم در مقابل خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و هم در برابر تشکل های مورد نظر سازمان جهانی کار، تشکل ضدسرمایه داری خود را بسازند باید نشان دهد که طبقه کارگر به طور خود انگیخته صرفاً برای رفرم مبارزه می کند و بر ضد سرمایه داری مبارزه نمی کند. هر استدلال دیگری غیر از این بطلان خویش را با خود حمل می کند. در يك کلام و ماحصل بحث آنکه برخلاف دیدگاه سندیکالیستی آقای اکبری، سندیکا سازمان بی بدیل کارگران نیست. بدیل دارد، و این بدیل

نیز همانا تشکل مستقل و ضدسرمایه داری کارگران است که طبقه کارگر ایران می تواند و باید آن را هم در برابر شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر و هم در مقابل اتحادیه های سرمایه فرموده سازمان جهانی کار و وزارت کار بر پا دارد.

(به نقل از سایت حزب کمونیست ایران)

www.peykarandeesh.org

انتشارات اندیشه و پیکار